اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

ديشب روايت علاء راجع به همان چيز خوانده شد راجع به حلف و استحلاف و اين­ها يک روايت ديگر هم بود که خوانديم اما ديگر متعرض احوالش نشديم روايتی بود که از به اصطلاح جناب مستطاب بازهم کتاب نوادر بود از حسين ابن سعيد از محمد ابن مسلم در آن­جا دارد که به اصطلاح بايد نمی­شود بآلهتهم حتماً بايد معارض با اين روايت علاء است ليکن انصافاً بينی و بين الله روشن نشد که ايشان از چه راهی از محمد ابن مسلم آن را نقل کرده که حالا بخواهيم بحث نسخه، آنجا بحث تعارض مطرح می­شود نه بحث نسخه، نسخه­شناسی مطرح نمی­شود و اين البته بوده حالا من يک مثال هم می­زنم مثال ديگر داريم، ليکن يک اين­جا عبارتی راجع به يک حديثی بود سابقاً در باب بلوغ خواندم يک نکته­ای بود آن نکته­اش را می­خواستم اين­جا بخوانم بعد برويم باز به روايات کتاب علاء يک روايتی دارد کتاب علاء که آن هم خيلی مشکل ساز است و به تعبير شهيدثانی و المسأله من اشکل ابواب راست هم می­گويد خيلی تعارض قوی است آقای خويي سعی می­کند اين طرف و آن طرف يک کارش، آخرش می­گويند نه نمی­شود تعارض خيلی قوی است، نمی­شود حلش کرد تعارض، و واقعش هم حتی مثل صاحب حدائق يک کمی ايشان هم ديدم گير کرده تعارض خيلی قوی گرفتند حالا انشاءالله آن را، اين مسأله­ای که اين­جا هست،

س:

32: 1

گفته بود هر وقت من ساکت شدم ببينيد

ج: خيلی سنگين است حالا غرض اين­که فعلاً آقا، گاهی اوقات ما زيربار زور نمی­رويم مگر زور پر زور باشد، غرض اين­که اين خيلی تعارضش پر زور است که فعلاً راهی برای حل آن تعارض پيدا نمی­شود، عرض کنم که يک روايتی را يک دفعه در اين بحث خوانديم که در باب بلوغ بود عبارتی را که مرحوم کلينی آورده بود از کتاب به اصطلاح ابن محبوب عن ابی ايوب يزيد کناسی و شيخ طوسی هم مستقيماً از کتاب احمد اشعری آورده بود و خيلی تفاوت بود بين دو متن به کوتاهی و بلندی و اين­ها بود که انصافش هم ما هم خيلی الآن ملتفت نمی­شويم که سر اين کار چه است؟ مرحوم شيخ طوسی يکی را در جلد هفت آورده، يکی را جلد ده آورده طبيعتاً فاصله­اش خيلی زياد است ماها الآن چون يک اين­جا هم که ايشان جمع نکرده متأسفانه در اين کتاب آقای بروجردی در آخرش اشاره کرده يأتی فی رواية يزيد الکناسی دارد اما آن نکته فنی که مقارنه متن باشد آن نکته را انجام نداده متأسفانه اين قسمت را نکرده، حالا به هر حال يکی آن مثال بود که يک مقداری توضيح داديم و نکته­اش را هم عرض کرديم ظاهراً مسأله اختلاف نسخه است ظاهراً حالا يا نسخه حسن ابن محبوب در دو جا دو جور آورده، يا همان کتاب ابويوب اگر داشته باشد الآن در ذهنم درست نيست ابوايوب کتاب دارد يا نه؟ ظاهراً دارد عثمان ابن زياد است يا عثمان ابن عيسی، علی ای حال يکی از اين مصادر ظاهراً به مصدر بر می­گرده حالا يا تقطيع شده يا محل حاجت بوده يا مثل خود مرحوم شيخ در دو باب دو جور مختلف آورده به خاطر بعضی از نکات الآن فعلاً نمی­توانيم دقيقاً اين را الآن مشخص بکنيم ليکن به هر حال آن را می­دانيم که اين از اختلاف نسخه است و نسخه­ای بوده که احمد اشعری از کوفه به قم آورده کتاب ابن محبوب حالا کجايش خرابی پيدا شده آن را الآن ما نمی­توانيم دقيقاً تشخيص يک مقدارش را هم مرحوم شيخ خودش نوشت، ايشان در تهذيب بعد از اين که از کتاب احمد نقل می­کند می­گويد فان زوجها قبل بلوغ و بعد می­گويد و هذه الزيادة وردت فی کتاب المشيخه عن يزيد الکناسی تصريح می­کند که اين يک نسخه کتاب مشيخه ابن محبوب اين زيادی را دارد بقيه­اش را تصريح ندارد ای کاش بقيه­اش را هم برای ما روشن می­کرد اين نکته­ای لطيفش بود، من به اين مناسبت می­خواستم بگويم که هميشه ترتيب ما اين نيست که اگر اختلاف متن شد حتماً از اختلاف نسخه باشد عرض کرديم به طور کلی ضابطه اختلاف متون در کتب اهل سنت زياد است از صحابی زيادی است و عرض کرديم به طور کلی چون نقل شفاهی است وقتی نقل شفاهی بود به يک آقايي می­گويد آن به آقای ديگر می­گويد آن، يا حالا نفر دوم سوم چهار می­نويسند اين نقل­های شفاهی درش تغيير زياد شده و يک نکته ديگر هم راجع به اهل سنت خدمت عرض بکنم چون تنبه بهش نشده، اهل سنت در اوائل که شروع کردند به جمع آوری حديث فرض کنيم مثلاً مثل کتاب موطأ مالک حتی موطأ مالک عرض کرديم در آن زمان اهل سنت حديث را از زاويه حديث نديدند، حديث را از زاويه فقه ديدند، مثلاً حديث را از زاويه فقاهت ديدن يک حساب است از زاويه روايت و حکايت ديدن حساب ديگری است خب مرحوم در اين کتاب مال اختلاف­هايي هست بعد توسط شافعی هم مقدار حديث نقل شده که آن­جا هم هست که اينها بيشتر مال شفاهی بودن است در قرن سوم ديگر مجامع مهم حديثی اهل سنت تدوين شد خيلی زود تدين شد مثل مسند احمد، صحيح بخاری، صحيح مسلم عرض کردم صحاح ست وفات مؤلفين­شان مابين سه صد و، معذرت می­خواهم دويست و پنجاه و شش بخاری تا سه صد و هفت، يعنی درست پنجاه سال است کل صحاح ست، البته مسند دويست و چهل و يک است ليکن اين صحاح ست معروف اين است بعدها بحث­های زيادی مطرح شد من جمله اين­که ممکن است حديث صحيح باشد و در بخاری نباشد در مسلم نباشد، اين خودش يک بحثی را بين اهل سنت باز کرد که آيا صحيح همان مقداری است که در اين­ها آمده يا نه؟ ما هنوز هم می­توانيم احاديث را توصيف به صحت بکنيم و در مسلم نباشد بخاری نباشد، اين خودش يک بحث است بحث ديگر آمد که،

س: مستدرک حاکم لابد دنباله اين قسمت

ج: مستدرک حاکم دنبال اين قسمت، اين را اصلاً دارند عده­ای شان خيلی کم، آنی که من در ذهنم است الآن حضور ذهنم عده­ای خيلی کم گفتند صحيح همانی است که در مسلم و بخاری ديگر صحيح ندارد،

س:

23: 6

را بيشتر اهل سنت صحيح نمی­دانند

ج: خب حاکم را هم متهم به تشيع است هم بعد هم می­گويند خب بعض جاها يک در باب فضائل اميرالمؤمنين يک حديثی را نقل می­کند که خيلی چيز است، ماها هم اگر باشد خيلی به اصطلاح غلو و اين­ها دارد خيلی عجيب هم هست که حاکم اين را آورده من هم تعجب کردم بينی و بين الله خود ما هم با اين که نصف غلوی دارد باز مع ذلک با تمام اين حرف­ها که يک تشيع نصف غلو هم داريم خود ما هم تعجب کرديم که چطور؟ بعد ديدم اين که است؟ ذهبی در حاشيه­اش نوشته که اين تعجب است از حاکم که همچو حديث­ها را آورده، فکر کنم اين را نوشته از به اصطلاح حلقه­های درويش­ها گرفته، معرکه گرفته است فکر می­کنم، اين حديث در آن­جا، خيلی هم بی­ربط هم نگفته انصافاً، به همين معرکه گيریها می­خورد انصافاً انصافاً با اين­که حالا ما با ذهبی خيلی مخالف هستيم اما خيلی حديث عجيب و غريب بود در حاکم آمده، علی ای حال دارند نه اينکه می­خواهم بگويم ندارند اما چرا، البته حاکم تماش مستدرک نيست، عده­ای را نوشته که مثلاً همين جور آورده بعد هم بعضی­ها نوشته صحيح الاسناد و لم يخرجا يا يخرّجا اين را به عنوان فقط به نظر خودش صحيح است تمام مستدرک کتاب خود بخاری به مسلم نيست انصافاً ينبغی ان يفرق فی ذلک اين يک نواخت نيست کما اين که مصدرک وسائل مرحوم شيخ نوری تقريباً اگر يک درصدش مستدرک باشد يا يک چيزی کمتر کلاً مستدرک نيست يک تا دو درصدش خيلی خوش بينانه باشد مستدرک است بقيه­اش مستدرک نيست نه علی ای حال بعد حالا اين می­خواستم اين نکته را از اواخر قرن سوم، يواش يواش عده­ای از بزرگان شان مثل ابن حبان و ديگران و تا قرن چهارم و يواش يواش هی رفتند آن احاديث مخصوصاً احاديثی که ضعيف بود اين از يک راه­هايي جديد مثلاً می­رفت يمين آن از يک راوی داشت می­رسيد آخرش به يک راوی که با اين آقا مشترک است، اين­ها را هم بعدها هی اضافه کردند يعنی اواخر قرن سوم مقويات و متابعات و شواهد اضافه شد خوب دقت می­کنيد اين زياد شد آن وقت طبيعتاً اين­ها حديث در

53: 8

حسابش بکنی، اين­ها باز اختلاف متنش بيشتر است می­خواهم علل اختلاف متن را بين اهل سنت، خيلی بعدها می­گفتند حسن ضعيف فی نفسه، حسن لغيره، اين حسن لغيره از بس که بعد اضافه کردند مثلاً چهار

س: اين لغيره يعنی چه؟

ج: يعنی خودش فی نفسه ضعيف است ليکن باز مثلاً فلانی هم با يک سند ضعيف باز، فلانی هم با يک سند ضعيف، لکن لين، آن هم، فلانی هم با يک سند، اين سندها هم مال اواخر سوم به بعد است اين­ها را اضافه کردند گفت لغيره، حسن لغيره يعنی با شواهد ديگر و لذا اين هی آمدند اين نکات را مخصوصاً چون يواش يواش مسأله­ای به نام موضوعات هم مطرح شد که حديث موضوع باشد حديث موضوع را خيلی تشديد می­کردند اصلاً حکم به وضع را از شأن ائمه شأن می­دانستند ماها الآن الحمدلله چون درس نخوانديم تا حديث ضعيف است می­گوييم موضوع است کذاب است فلان، آن­ها موضوع را حاضر نبودند به هر چيزی بگويند و لذا اين لئالی مصنوعه که جلال سيوطی نوشته بر عليه موضوعات جوزی اين­­ها را تلخيصش کرده، خيلی جاها مثلاً همين حديث طلب العلم فريضه علی مسلم، در لئالی مصنوعه دارد، ابن جوزی می­گويد موضوع، اين حديث طلب العلم فريضه را می­گويد موضوع، ايشان سيوطی شواهد ديگر می­آورد برايش رواه فلان، رواه فلان اخرجه فلان، استخرجه فلان يک اصطلاحی هم در اين­جا پيدا شد بين تخريج و استخراج فرق گذاشتند من اين فرق را در قدماشان نديدم حالا لا اقل من ديدم اما در اين متأخرين ديدم اين معاصرين ديدم فرق گذاشتند بين تخريج و استخراج، اگر حديث را بعد از مثلاً خود پيغمبر نقل کرد غير از اين طريقی هست فرض کنيم مثلاً ما حديث داريم مثل همين علاء، عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر يکی ديگر هم همين حديث را نقل کردند ابی جعفر عين همين اين را اصطلاحاً تخريج می­گفتند خرجه عن ابی جعفر عن رسول­الله فلان از فلان عن ابی جعفر، اما اگر نه می­آمد وسط سند با اين مشترک می­شد از راه ديگری بود کلينی از يک راه مثلاً از علاء نقل کرده مرحوم شيخ طوسی از راه ديگری از علاء نقل کرده، راهش آن وقت در آن راوی که قبل از راوی اخير است يا دوتا قبل از آن است باهم مشترک، اين را می­گفتند استخراج اصطلاحاً استخراج است اين، اگر حديث را برد مستقيماً از امام باقر، می­گفتند خرجه عن الباقر، مثلاً حريز عن زراره عن ابی جعفر اين طوری اين تخريج بود اگر حديث را يک طريق ديگری می­برد به همين علاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر، می­گفتند استخرجه، يعنی اگر دقت کرديد،

س: آن اخرجه هم به همين معناست

ج: اخرجه و خرجه برای اين­که تام نقل بکند يا ناقص بکند فرقش به تام و ناقص است حديث را تام نقل، اما اين استخراج مراد اين است نمی­دانم روشن شد اگر راوی دوم سوم اين يک طريق ديگر به اين راوی داشت بعد مشترک شدند تا رسول­الله اين را استخراج می­گفتند اما اگر نه طريق مستقل داشت تا رسول­الله اين را تخريج می­گفتند فرق بين تخريج و استخراج را اين جور، ديگر ماها چون اصلاً حجيت خبر را قبول نکرديم دنبال اين حرف­ها نرفتيم دنبال شواهد رفتيم حالا می­خواهد تخريج باشد می­خواهد استخراج باشد آن برای ما مهم نبود، مهمی که برای ما بود اين بود مثلاً همين حديث عمرو ابن حنظله دو سه طريق دارد که همه به داود ابن حسين منتقل می­شود داود از عمرو ابن حنظله اين را استخراج می­گفتند اگر از راه ديگری از ابی عبدالله نقل می­کردند آن وقت تخريج می­گفتند حالا به هر حال يک مقداری اين نکته را خوب دقت کنيد يکی از عوامل اختلاف متن بين اهل سنت اين کارهايي بود که از اواخر قرن سوم شروع شد اين­ها ديدند يک عده احاديث ضعيف شده هی گشتند شواهد آن وقت اين شواهد می­گفت من از يک شيخ در بخاری شنيدم، آن می­گفت از يک شيخ در شام شنيدم، می­گفت در مصر رفتند جاهايي مختلف را گشتند يک حديثی پيدا کردند که آخرش با اين حديث موافق بود اما سند ديگری بود اين را ورداشتند اضافه کردند آن وقت اينها اگر در حدی بود خيلی بين الضعف بود، کذاب و مذاب درش بود اين تأييد نمی­کرد به درد نمی­خورد اگر بين الضعف نبود مخصوصاً لين بود به قول شما فيه لين اين طور نبود، می­گفتند اين­ها که می­شود حسن لغيره، فی ذاته حسن نيست اين حديث فلان مثلاً حديثی در بخاری است اين فی ذاته حسن نيست اما با شواهد ديگر که ذميمه می­کنيم اين حسن می­شود دقت فرموديد اين نکته را خوب دقت، اهل سنت از اين قبيل زياد دارند ما عادتاً چون حديث ما تقريباً نوشتار پيدا کرده، به خاطر نوشتار اختلاف به اختلاف مصدر است، نه به نقل شفاهی نقل شفاهی، حالا من برای نقل شفاهی يک مثال بزنم، البته من که می­گويم نقل شفاهی به ذهن خودم می­گويم نقل شفاهی، در همين جامع الاحاديث در صفحه­ای چهار صد و بيست و يکی، در باب اشتراط بلوغ همين بابی که آن حديث را خوانديم، اشتراط بلوغ باب به اصطلاح دوازده يک حديثی دارد اين­جا که به شماره شش هست به شماره هفت هست به شماره هشت هست اين حديث، به شماره نه هست به اصطلاح، به شماره به اصطلاح ده هست، شماره يازده­اش نيست، باز به شماره به اصطلاح سيزده هست، نمی­دانيم چرا ايشان حواسش هم پرت بوده، سيزده را بايد بعد از آن می­نوشت حديث شماره يازده و دوازده از اين نيست کل اين احاديث از عبدالله ابن سنان است اين حديثی که الآن خدمت­تان عرض کردم با همين ترتيبی که عرض کردم آقا ببخشيد کلش از عبدالله ابن سنان است دقت کرديد آن وقت اين متنی که از عبدالله ابن سنان بوده کاملاً يعنی اختلاف دارد البته اختلاف را عرض کرديم گاهی اوقات تأثيرگذار است گاهی اوقات تأثيرگذار نيست خيلی تأثير ندارد اين اختلافش يک مقداری تأثير دارد يک مقداری اختلافش تأثير، به ذهن­ما می­آيد که اين حديث شفاهی بوده عبدالله ابن سنان اين را شفاهی گفته بعدها در کتب اصحاب که نوشتار شده اين اختلاف متن از آن­جا پيدا شده بعيد است مثلاً از کتاب واحدی بوده اين طور اختلاف متن، عبدالله ابن سنان که از اجلاست می­خواهيد شرح حالش را هم بخوانيد نجاشی بخوانيد، عبدالله ابن سنان که از اجلاست، پدرش سنان اهل سنت است شيعه نيست، ليکن اهل سنت ملايم است طرفدار اهل بيت، می­آمده پيش امام و می­دانسته پسرش شيعه است يعنی نه اين­که حالا مثلاً پسره تقيه می­کرده می­دانسته پسرش مثلاً در تبع امام صادق است اما خودش به امام صادق ما الآن در عده­ای از روايات شايد همين که تام است استخراج بکند سئل ابی سئل ابی داريم از عبدالله ابن سنان ايشان از امام صادق نقل می­کند و در عده­اش هم تعارض هست حالا من نمی­خواهم آنها را باز متعرض بشوم، جای ديگر هم دارد اين تعارض­های در روايت سئل ابی جای ديگر هم دارد منحصر به اين­جا نيست چون حالا بنا بود فقط يک مثال بزنيم فعلاً خيلی وقت را نگيريم اين روايتی که اين­جا هست،

س:

19: 16

از نجاشی فرموديد،

ج: بلی،

س: بلی جمله شماره پانصد و پنجاه و هشت عبدالله ابن سنان

ج: سنان ابن طريف مثلی که

س: طريف مولا بنی هاشم يقال مولا بنی ابی طالب و يقال مولا بنی العباس کان خازناً للمنصور و المهدی و الهادی و الرشيد کوفی ثقه من اصحابنا جليل لايتقن عليه فی شئ،

ج: با اين­که ظلمه بوده به اصطلاح خازن بوده

س: خازن؟

ج: يعنی مال اموال و اينها در، بلی ذات داريي مثلاً،

س: روی عن ابی عبدالله عليه السلام و قيل روی عن ابی الحسن موسی عليه السلام و ليس

0: 17

له کتاب الصلاة الذی يعرف

4: 17

کتاب الصلاة الکبير کتاب فی سائر الابواب من الحلال و الحرام روی هذه الکتب عنه جماعات من اصحابنا

ج: گاهی نجاشی می­گويد جماعه، گاهی می­گويد جماعات،

س: لعظمه فی الطائفه

ج: دقت کرديد

س: فرقش چه است؟

ج: فرقش اين است که اگر فقط اماميه نقل کرده جماعه، اگر اماميه و فتحيه و واقفيه نقل کردند جماعات، گروه­های مختلف نه مذهب واحد، اين هم برای متن نجاشی حالا متن حديث نبود چون ما بايد با شما هميشه صحبت اين جوری آخرش به متن بخورد بحث ما به متن، الی ربک منتهی، بالاخره بايد

س: يا اول بحث يا آخر بحث

ج: يا اول بحث، يا آخرش بايد به کلمه متن بخورد اين فکر می­­کنم البته من فکر می­کنم شايد ايشان تعبير به جماعات کرده نکته­اش اين باشد هم گروهی از اصحاب ما هم گروه­های از واقفيه و فتحيه اين­ها هم اين روايت را نقل کردند کتاب را نقل کردند،

س: و عظمه فی الطائفه و ثقته و جلالته،

ج: اما اين شواهد ما الآن کافی نيست که ايشان از کتاب عبدالله ابن سنان باشد با اين عظمتی که ايشان دارد ظاهراً ايشان نقل کرده حالا يک شبهه پيش می­آيد که چرا ايشان در کتابش ننوشته؟ و کتاب به دست اصحاب نرسيده يک شبهه پيش می­آيد که نکند شبهه مثلاً تقيه بوده يعنی حس کرده امام با پدرش صحبت کرده، يک نوع مثلاً جريانی باشد که با اهل سنت بسازد تقيه مانندی مثلاً، و الا عادتاً بايد اين را در کتابش می­نوشت، به نظر ما اين حديث اين خيلی اين ديگر به درد متن می­خورد اين حديث از اين جهت قابل اعتناست که ظاهراً به نوشتاری نبوده، گفتاری بوده افرادی که بعد نوشتند آنها مشکل ايجاد کردند، اين چون شفاهی بوده ديگر اين يک جور نقل کرده، آن يک جور نقل کرده بفرماييد آقا،

س: بلی بعد هم در نهايت فرمودند که اخبرنی عن حسين ابن عبيدالله قال حدثنا احمد ابن جعفر، قال حدثنا حميد عن الحسن ابن سماعه عن عبدالله ابن جبله عنه

ج: اين از مواردی است که در نجاشی زياد نيست ليکن ايشان نسخه را برده به کوفه، يعنی از بغداد نسخه را برده به کوفه، به جايي به اصطلاح بياورد به قم غالب نسخ می­آيد به قم اين نسخه به کوفه از طريق حميد ابن زياد، حميد ابن زياد از بزرگان واقفيه است عرض کرديم ما بعد از حميد ابن زياد الآن کسی را نمی­شناسيم در ميان علمای واقفيه بعد از ايشان باشد ظاهراً آخرين نفر از فقهای بزرگ واقفيه است که ما خبر، سه صد و ده وفاتش است، چون بعد از سه صد و ده ديگر ما يک خبری از علماشان و فقهاء شان نداريم احتمالاً حرکت علمی­شان به ايشان منتهی شده باشد، به سال سه صد و ده، يعنی از صد و هشتاد و سه حرکت وقف شروع شد با شهادت موسی ابن جعفر سلام الله عليه تا دويست مثلاً هفده سال تا سال دويست و اين­جا هم صد و سيزده سال، صد و ده سال و هفده سال، صد و بيست و هفت سال اين صد و بيست و هفت سال آثار واقفيه را داريم و بزرگان­شان را هم داريم، ظاهراً ديگر بعد از حميد ابن زياد متوفای سه صد و ده ديگر نداريم نسخه را، اما فکر می­کنم شيخ از راه بغداد نرفته،

س: خودشان کجا هست؟

س: شيخ در فهرست،

ج: فکر نمی­کنم، در ذهنم نيست عمده قم فکر می­کنم

س: بلی اصحابنا، اخبرنا بی جماعة عن محمد ابن علی ابن الحسين ابن بابويه

ج: اين طروق مرحوم شيخ است ديگر حالا شما گفتيد فهرست، عبارت شيخ نجاشی، شيخ طوسی را هم يک شرحی بدهيم شيخ طوسی در فهرستش هم جماعت می­گويد اصطلاح جماعت، آن وقت اين جماعت­ اين­ها هستند يک حسين ابن عبدالله غضائری که اين در طريق نجاشی بود، دو احمد ابن عبدون که نجاشی هم ازش نقل می­کند، سه مرحوم شيخ مفيد، جماعة احتمالاً يک نفر ديگر هم هست که در همين رتبه است، ليکن اين سه نفر مراد است، و اين سه نفر هر سه بزرگوار در سفری که مرحوم شيخ صدوق به بغداد آمد از شيخ صدوق اجازه گرفتند، روشن شد اين يعنی تاريخی­اش هم روشن است، شيخ صدوق سه صد و پنجا و دو و سه، يا پنج، دوبار به بغداد می­آيد،

س: که حدث السن

ج: نه آن روی عنه مشايخ اصحابنا احتمالاً آن بغدادش نباشد

س: جای ديگر باشد

ج: آن وقت معلوم نيست حدث السن بوده حالا که اگر می­خواهيم بخوانيم باز آن عبارت روی عنه شيوخ اصحابنا و هو حديث السن آن را بايد جداگانه شرح بدهيم آن عبارت نجاشی را جداگانه، دقت کرديد آقا پس بنابراين آن وقت اين احتمالاً اين طور بوده خوب دقت کنيد، صدوق آثارش را به اين آقايون اجازه داده از جمله آثارش فهرست است چون صدوق خودش فهرست دارد غير از ابن الوليد صدوق هم فهرست دارد آن وقت چون اجازه می­گرفتند به فهرست بعد که خودش شيخ فهرست می­نوشت می­گفت من طريق به اين کتاب دارم از طريق شيخ مفيد به صدوق می­رفت، اجازه شيخ صدوق را اضافه می­کرد آن فهرست روشن شد، آن فهرست شيخ صدوق را اضافه می­کرد اين طريق درست می­شد و اين مقبول بود يعنی می­خواهم بگويم يک تلفيق ترکيب اجازات نبود که بگوييم يک امر غير معقول نه راه درستی بود ايشان اضافه بر اين­که کتاب­های خودش را اجازه داده به شيخ مفيد طروقی را هم که کتب اصحاب را نقل می­کند آن را هم اجازه داده، بعدها هم اين­ها در فهارس منعکس شده، آن وقت لذا دقت کنيد اگر ما شيخ طوسی يا نجاشی از مرحوم مفيد نقل می­کنم مفيد از پسر ابن الوليد هم نقل می­کند پسر ابن الوليد از پدرش اين­ها احتمالاً فهرست ابن الوليد است اما اگر مرحوم شيخ طوسی يا نجاشی از شيخ مفيد نقل می­کند از صدوق اين فهرست خود صدوق است ولو گاهی اوقات صدوق می­گويد ابن الوليد يعنی صدوق هم اسم ابن الوليد ظاهراً اگر توسط پسر ابن الوليد باشد فهرست ابن الوليد است، مستقيم شيخ مفيد از صدوق نقل بکند کتاب خود صدوق را آن وقت در اين­جاهايي که از صدوق است ايشان هم گاهی از ابن الوليد نقل می­کند چون شاگرد ابن الوليد است، ظاهراً اين طوری می­شود فرق گذاشت آن­جاهايي که مرحوم شيخ مفيد از فهرست ابن الوليد مستقيم نقل می­کند، آن­جاهايي که مستقيم از فهرست صدوق از ابن وليد نقل می­کند ترتيب فرقش اين جوری است، اگر شيخ مفيد مستقيم از صدوق نقل کرد، ظاهراً فهرست خود ايشان است بفرماييد عن محمد ابن علی الحسين

س: عن ابيه عن سعد ابن

ج: عبدالله

س: عبدالله عن ابراهيم ابن هاشم و يعقوب ابن يزيد و محمد ابن الحسين ابی الخطاب عن محمد ابن ابی عمير عن عبدالله ابن سنان

ج: اين هم نسخه اين هم طريقی خوب است ديگر

س: ولی اين طريق را هم دارد اخبرنا حسين ابن عبدالله عن ابی محمد ابن الحسن ابن ابی حمزه علوی عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن عبدالله

ج: اين ابن حمزه علوی به اصطلاح کسی بوده که راه هم نجاشی هم شيخ به ايران است زياد راه معروف­شان نيست چند مورد دارد شايد سی چهل مورد پنجا مورد، سی مورد چهل مورد، اما راه معروف­شان راه ديگر، اما اين راه اوليه هم چرا شيخ صدوق و حتی نجاشی دارد ليکن زياد نيست بيشتر راه­شان به خود ابن الوليد است نه به راه صدوق از ابن الوليد به خود ابن الوليد مستقيم اين راه به خود صدوق است بلی آقا

س: اين­جا بعد يک طريق سوم هم دارد و اخبرنا جماعة عن ابی المفضل عن ابن بوته عن ابی عبدالله محمد ابن ابی القاسم و محمد ابن علی الهمدانی، عن عبدالله ابن سنان

ج: خيلی ظريف است اين ابوسمينه است ديگر، محمد ابن ابی القاسم بلی آن هم نقل می­کند آن هم از، محمد ابن ابی القاسم همين به اصطلاح ماجلويه، ماجلويه به اصطلاح محمد ابن، ايشان چيز بوده داماد برقی است خواهر برقی پسر يعنی دختر برقی پدر را گرفت لذا از برقی­ها هم نقل می­کند ايشان از اين ضعيف نقل می­کند عرض کرديم طروقی را که من ديشب اشاره کرديم که اصحاب ما ميراث بغداد را به قم آوردند حدود شايد بيست­تايش الآن در ذهن من اجمالاً هست و نشمردم، احسن­شان احمداشعری است که ديشب عرض کرديم اين احسن طريق است احمداشعری و اضعف­شان اين است همين محمد ابن علی همدانی، اين معروف بوده به ابوسمينه کذاب فلان می­گويند کذاب مشهور، اشهر الکذابين راجع به ايشان است راجع به محمد ابن، ايشان هم خودش اهل کوفه است آمد در قم و عده­ای از کتب را در قم نقل کرد، دقت کرديد يعنی ايشان خودش امام را نديده ايشان از امام نقل نمی­کند، مصدر نقل می­کند اين مصدر چون مصدر نقل کرده اين همان يکی از آثار بحث فهرستی همين است چون از مصدر نقل می­کند ممکن بود که الآن هست بالفعل کلينی توسط ايشان نقل می­کند چون آن مصدری که ايشان نقل کرده صحيح­ ديده­اش از او نقل می­کند مثل اين­که فرض کنيد يک انتشاراتی باشد خيلی ضعيف چاپ می­کند، يک کتاب صحيح چاپ کرده خب از کتاب صحيحش نقل می­کند، يکی را هم صحيح چاپ کرده الجواد قد يغفل، اشتباهاً اين يکی را درست نقل کرده علی ای حال اين ابوجعفر محمد ابن علی صيرفی همدانی الکوفی ايشان شأنش ناقل ميراث است نسخه­ای را که در اختيار داشته مرحوم ابن بوته نسخه ايشان است که اين نسخه طبعاً خيلی ضعيف است فوق العاده اين نسخه ضعيف است،

س: طريقش و له کتاب بود و له کتاب يوم و ليله اخبرنا به جماعة عن تل­اکبری عن ابن عقده عن جعفر ابن عبدالله العلوی عن الحسن ابن الحسين سکونی عن عبدالله

18: 27

ج: حسن ابن حسين سکونی

19: 27

علوی هم احتمالاً مشايخ چيز باشد مشايخ زيديه باشد پس تا اين­جا معلوم شد که هم يک انسان ضعيف مثل صيرفی ازش نقل می­کند ابوسمينه يکی هم زيدی­ها نقل می­کنند يکی هم واقفی­ها نقل می­کنند، پس کلام نجاشی هم درست درآمد رواه جماعات اصحابنا روشن شد آقا،

س: کتب رواياتش هم در کافی و تهذيب و فقيه از دويست­ و هفتاد نقلش را ازش حسن ابن محبوب نقل می­کند که بيست و سه درصد نقل­هاست،

ج: بيشتر بايد باشد حسن از اين زياد نقل می­کند

س: نذر ابن سويد صد و چهل و دوتا نقل می­کند ابن ابی عمير صدتا يونس نود و نه­تا، عبدالله ابن مغيره هشتادتا، حسن ابن علی وشاء شصت و هفت­تا، فضالة ابن ايوب پنجاه و چهارتا،

ج: فضاله اگر دارد بعدش حسين ابن سعيد است حسين ابن سعيد يا علی ابن مهزيار از کتاب­هايي است که ايشان آورده به اهواز روشن شد اين شواهد، اما اين حديث فکر می­کنم سماعی بوده يعنی در مجلسی در کوفه نقل کرده پدرم از امام صادق پرسيد امام اين جوری در کتابش ننوشته اين نکته فنی اين است حالا اين حديث همين طوری که ايشان گفت، اين حديثی که الآن می­خواهيم بخوانيم هم در کتاب کافی آمده هم در کتاب به اصطلاح تهذيب آمده مستقلاً آمده،

س: پدرش از دعات بنی عباس بوده باشد؟

ج: بعيد است نه سنی بود، سنی عادی ننوشتند بعدش هم اين­هايي ملايم و موافق اهل بيت بودند با آن­ها نبودند ديگر،

س: سعد ابن يعقوب پدرش از دعات

ج: بلی از بزرگان دعاتشان است، اين حديث آقا دقت کنيد در کتاب کافی و تهذيب و فقيه هم از همين نسخه کافی نقل کردند در کتاب کافی يکبار اين طوری دارد عده من اصحابنا حديث شماره 9 عن احمد ابن محمد ابن عيسی عن الحسن ابن علی که اين حسن ابن علی احتمالاً چون ابن وشاء زياد نقل می­کند اين حسن ابن علی وشاء باشد بلی بعد نوشته الوشاء فقيه نوشته بعد از فقيه کافی نوشته، عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله به احتمال بسيار بسيار قوی يا در کتاب احمد بوده يا وشاء خودش نقل نکرده، قال عن ابی عبدالله اذا بلغ الغلام اَشُدَه، اَشُد، اَشَد نيست ما در قرآن چند مورد اَشد داريم چند مورد هم اَشُد داريم اشُد به قولی اين هم يک کتابی است مال اهل مصر تازه چاپ کرده معجم وسيط نوشته مفرد است اما معنايش جمع است، ظاهراً در لغت عرب وقتی کسی به مجموعه­ای، در مجموعه­ای از امور به درجه بالا رسيده را آن را اشُد می­گفتند، اشُد حالت جمعی دارد اما اگر در يک رشته فرض کنيم مثلاً در فوتبال اين را اَشَد می­گفتند بلغ اشَده اگر در يک رشته، اگر در مجموعه چند امور به کمال رسيد و در قرآن اشده هم به اين معناست، حتی اذا استولی بلغ اشَده و بلغ اربعين سنه، اين تعبير را ديدم تعبير زيبايي است مفرد هست اما در معنای جمع است، يعنی در مجموعه­ای امور به اصطلاح ما به فارسی می­گوييم به توانمندی­ها رسيد يعنی يک توانمندی نيست اگر در يک رشته­ای به توانمندی، در قرآن يکش شش­تاست يکش نمی­دانم بيست­تاست، حالا نمی­دانم کدامش شش­تاست، اشَدش شش­تاست يا اشُدش، يکش­ شش­تاست کمتر آمده، اشَد کمتر آمده اما اشُد بيشتر است، آن وقت اذا بلغ اشُده، قال اذا بلغ اشُده ثلاث عشر سنه و دخل فی الاربعه عشر سنه وجب عليه ما وجب علی المحتلمين احتلم او لم يحتلم و کتبت عليه السيئات و کتبت له الحسنات و جاز له کل شئ الا ان يکون سفيهاً او ضعيفاً اين يک طريق برای کتابی برای اين روايت معلوم است که کتاب نيست بعد همين مطلب از طريق وشاء هم در خصال صدوق آمده آن هم از احمد اشعری اين به اصطلاح يک متنی که الآن اين­جا داشتيم يک متن اصلاً اين­جا صحبت پدرش هم ندارد خودش نقل می­کند، يک متن ديگری در کتاب کافی آمده در به اصطلاح تقريباً نزديک همين در جلد هفتش حميد ابن زياد است، حميد گفتم از بزرگان واقفيه است عن ابن سماعه، اين واقفی است اين حديث را مرحوم کلينی از ميراث واقفيه هم نقل کرد، انصافاً کلام نجاشی درست است ابن عقده زيدی هم نقل می­کند، حميد ابن زياد واقفی هم نقل می­کند، وشاء و حسن ابن محبوب امامی هم نقل می­کند عن جعفر ابن سماعه عن آدم بياع اللؤلؤ البته اين يک بحث خاصی دارد که اين آدم بياع، از جاهايي است که نجاشی اول نجاشی هم هست اول نجاشی اين است در حرف حمزه و خيلی هم محل بحث است، اين هم بحث دارد حالا من فعلاً ديگر وارد بحثش نمی­شوم عن عبدالله سنان عن ابی عبدالله عليه السلام قال اذا بلغ الغلام اين اصلاً مصدرش رفت روی واقفيه البته آدم بياع اللؤلوء ثابت نيست واقفی باشد، کتبت له الحسنه و کتبت عليه السيئه و عوقب و اذا بلغت الجارية تسع سنين فکذالک و ذالک انها تحيض لتسع سنين اصلاً اين متن با آن متن کاملاً، دقت کرديد اضافه هم براين­که اين دارد اين دو راه که تهذيب هم به از به اصطلاح از کلينی گرفته.

راه ديگری که اين حديث دارد، در تهذيب منفرداً آمده علی ابن الحسن عن احمد و محمد و احمد ابنی الحسن، مرادش علی ابن حسن ابن فضال پسر که اسمش علی است از دو برادرش از ابن فضال پدر سه پسر ما می­شناسيم علی و محمد و احمد که حديث دارند، علی بيشترشان دارد احمد خيلی کم­تر اما بازهم بد نيست و محمد کم­تر عن احمد، عن ابيهما عن احمد ابن عمر الحلبی اين­جا احمد ابن عمر حلبی دارد به نظرم احمد ابن عمر چه ملقب به کيسبه همچو چيزی اين احمد ابن عمر را بياوريد صاحب کتاب است عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله، ببينيد قال سئلت ابی و انا حاضر يا سئله ابی و انا حاضر عن قول الله عز و جل اصلاً فرق کرد حتی اذا بلغ اشُده قال الاحتلام، اشد را به معنای احتلام يعنی مجموعه نيروهای برای آن توانمندی­ها جمع بشود قال فقال ببينيد معلوم می­شود پدر می­آيد مناقشه می­کند يحتلم فی سته عشر سنه و سبعه عشر سنه و نحوها، من در بحث اخيراً در همين بحث­ها در بحث بلوغ هم به مناسبتی متعرض شدم اصولاً اموری که امور تکوينی هستند مثل بلوغ که اصلاً خودش امر تکوينی هستند، درخت­ها هم بلوغ دارند حيوانات هم بلوغ هر چيزی يک بلوغ خاص خودش دارد وقتی رسيد به آن مرحله­ای که می­خواهد نتيجه بدهد ميوه بدهد بهش می­گويند بلوغ مثلاً گردو را هشت سال طول می­کشد نمی­دانم بعضی­ها ده سال تا اين ميوه بدهد به اصطلاح بلوغ چون يک امر تکوينی است يک امر واقعی است اگر و در قرآن کريم مسأله يأس هم آمده ان لايأس من المحيض من نسائکم، يأس هم يک امر تکوينی است دقت کرديد عادتاً،

س: تعبد نکرده شارع،

ج: شارع تعبد نکرده، عادتاً بايد دنبال همان احمد ابن عمر آوردی؟ دنبال همان امر به اصطلاح تکوينی برويم ليکن از همان اوائل رو جهتی از امر تکوينی رساندند به امر اعتباری به سن حساب کردند عده­ای باز هم برای همان امر تکوينی، امور تکوينی مثل موی خشين و فلان از اين­ حرف­ها در زن حيض، اين جور چيزها، حمل و الی آخره و عده­ای هم آمدند اين تعيين سن از قديم بوده از همان قديم، قديم بوده و اختلافی هم بوده بين علمای اسلام عرض کردم اگر ما باشيم به طور متعارف رسمش اين است اگر چيزی برای حدود مختلفه يک حد ادنی دارد يک حد متوسط دارد يک حد اعلی دارد، اقصی دارد برای اين­که بخواهند به اصطلاح معيار قرار بدهند سه­تا مسلک به طور طبيعی هست حد کم، حد وسط، حد زيادی مثلاً بلوغ پسرها، حد کمش سيزده سالگی است، دوازه سال شنيدم خودم نديدم در نسخ التواريخ، نوشته فتح علی­شاه با پسرش که ولی عهد بود سيزده سال فاصله داشت، علی ای حال در سيزده سال، پانزده سال متوسط است، هفده، هجده سال مثلاً از ابوحنيفه نقل شده به سال هفده سال، احتمالاً اين در کوفه عده­ای سيزده سال را گرفتند، در بعضی از روايات يکش همين است سيزده آمده اين شايد همينی که عرض کردم عبدالله ابن سنان در کتابش ننوشته نکته­اش اين بوده احتمال داده که امام تقية اين مطلب را فرمودند چون در آن­جا دارد قال اذا اتت عليه ثلاث عشر سنه و نحوها، خب برای اين­که سيزده سال را رأی شيعه نيست، عدد شيعه، قول شيعه نيست دقت کرديد فقال لا، اذا اتت حالا اين­جا دارد اذا اتت عليه ثلاث عشر بعد دارد فقال لا، اذا اتت عليه ثلاث عشر سنه کتبت اصلاً تعبيرش هم ابهام دارد، کتبت له الحسنات و کتبت عليه السيئات و جاز امره الا ان يکون سفيهاً او ضعيفاً فقال ما السفيه يعنی پدرم پرسيد؟ قال الذی يشتری الدرهم باضعافه، قال و ما الضعيف؟ قال ابله، آنی که کم عقل است، الا ان يکون سفيها او ضعيفاً در خود قرآن هم هست اين تفسير آيه است به يک معنای دقت کرديد،

س: کشی هم آورده اين روايت را،

ج: دقت کرديد، نه می­خواهم ببينم دقت کرديد متن من تحليلم اين است که اين­ها در کتب عبدالله ابن سنان اين نکته فنی را دقت کنيد ايشان مطلب را شفاهی گفته بعدی­ها که نوشتند اختلاف پيدا شده، و الا اين مطلب اين کم و زياد متعارف نيست در کتاب واحد، اين نکته را چون ما هميشه بيشتر روی، بعد اين حديث در کتاب خصال بلی آقا؟

س: اين احمد ابن عمر که فرموديد نجاشی آوردند

ج: بلی می­دانم

س: مدخل دويست و چهل و پنج احمد ابن عمر ابن ابی شعبه حلبی ثقه روی عن ابی الحسن الرضا عليه السلام و عن ابيه من قبل، و هو ابن عم عبيدالله و ابی العلاء، عمران ابن محمد الحلبيين روی ابوه عن ابی عبدالله عليه السلام و کانوا ثقات لاحمد کتاب يرويه عنه جماعة اخبرنا محمد ابن علی، عن احمد ابن محمد ابن يحيي قال حدثنا سعد قال حدثنا محمد ابن الحسين عن الحسن ابن علی ابن فضال عن احمد ابن عمر بکتابه،

ج: ببين دقيقاً اين سند اين­جاست ابن فضال عن احمد ابن عمر

س: اين روايتی را که الآن از کتاب تهذيب خواندم پسر ابن فضال از دو برادرش از پدرش ابن فضال از احمد ابن عمر عن عبدالله ابن سنان، روشن شد من چه می­خواستم بگويم اين را تصادفاً در ذهنم نبود حالا ايشان می­دانستم که اسمش هست و می­دانستم ثقه است معلوم شد صاحب کتاب اين است پس اول به نحو شفاهی بوده بعد به کتاب منتقل شده، اين انتقال به کتاب کار را مشکل کرده اين به خلاف اين است که از اول کتابی بوده مثل کتاب علاء آن از اول کتابتی بوده،

س: از اول حضور امام می­نويسد يا به مجرد شنيدن از امام می­نويسد

ج: نه بعضی­هايش به حضور امام بوده دارد اکتب مثلاً همين دعای مال ماه رجب يا من ارجوه لکل، اما بعضیهايش نه، ولو زراره دارد که ففتح الواحه ليکتب اما اين فقط يک حديث واحد است اما آنچه که ما الآن داريم کسی نگفته من کتاب زراره از امام صادق گرفتم، نقل نشده داشتند نوشتند اما بيشتر پس بنابراين آن نکته­ای را که ما در آن روايت يزيد کناسی گفتيم و اختلاف نسخ را بررسی کرديم اين­جا نمی­آيد اين­جا اگر اختلاف نسخ هست مال عبدالله ابن سنان نيست مال بعدی­هايش است سرش هم اين بوده که اين مطلب را ايشان در کتاب خودش نياورده شفاهی نقل کرده اين چون تا حالا تنبه پيدا نکردند، يعنی در اين­جا ما مثل اهل سنت شديم آن وقت اين حديث مضافاً به اين­که ترتيبی که الآن عرض کردم باز در خصال مستقلاً در اين­جا دارد، در خصال اين جوری است حدثنا ابی قال حدثنا سعد ابن عبدالله از احمد ابن محمد ابن عيسی عن البزنطی عن ابی الحسين الخادم بياع اين همان آدم بياع اللؤلؤ است اين شد استخراج، اين همان خوانديم از کتاب کافی از طريق واقفيه، عن آدم بياع اللؤلؤ، اين­جا دارد ابی الحسين به اصطلاح ابی الحسين الخادم بياع اللؤلؤ، عبارت نجاشی هم خيلی مضطرب است انصافاً عبارت نجاشی هم واضح نيست اين اسم اين آقا روشن نيست آدم ابوالحسين است يا آدم ابن الحسين است حالا ديگر وارد اين بحث نشويم پس تا آن­جا ظاهراً خود نجاشی دارد شرح حالش را همان اول حرف همزه، آدم ابن الحسين، يا آدم ابوالحسين نسخش واضح، يعنی نسخه خيلی به نظرم من واضح نيست دقيقاً اين­جا هم دارد قال سئله ابی و انا حاضر در آن نسخه­ای که آدم بياع اللؤلؤ بود نبود سئله ابی و انا حاضر نمی­دانم روشن شد، اين را ما تفسيرمان اين است که اين نقل شفاهی بوده در کتاب خودش نبوده و الا اين چنين اختلافی پيدا نمی­شد، مثلاً در اين­جا دارد سئله ابی عن اليتيم متی يجوز امره، اين­جا اصلاً اين ندارد اين سؤال اصلاً کلاً ندارد فقال عليه السلام حتی يلغ اشده، در آن­جاهای ديگر دارد قلت ما معنی اشده؟ قلت و ما اشده قال احتلام قال قلت قد يکون الغلام ابن ثمانين، عشره سنه و اقل و اکثر، ايشان الآن توضيحاتش را عرض کردم و لايحتلم قال اذا بلغ و کتب عليه الشئ جاز امره اين­جا ديگر ثلاث عشر سنه ندارد در دو نسخه کافی ثلاث عشر سنه، دقت کرديد اين اختلاف متن، ببينيد اختلاف متن را عرض کردم من مخصوصاً اين را اين را خواندم اختلاف متن دو جور است گاهی تأثيرگذار نيست حالا سئله يا انا قلته يا قال ابوعبدالله در بعضی­هايش دارد که انا قلت، و قلت، اين خيلی تأثيرگذار نيست ديگر، بالاخره ما اشده ما احتلام؟ اين خيلی اما اينی که تأثيرگذار است که اذا بلغ ثلاث عشر سنه اين در هردو نقل کافی که يکش از طروق ماست و از طريق وشاء است يکش هم از طروق واقفيه است اذا بلغ اشده ثلاث عشر سنه و دخل فی الاربع عشر سنه، در آن نسخه چيز فقط دارد بلغ الغلام ثلاث عشر سنه در دو نسخه­ای از کتاب کافی يعنی دو طريق که کافی دارد در هردو ثلاث در اين­جا دقت کنيد در خصال ثلاث عشر ندارد گفت قال اذا بلغ و کتب عليه الشئ جاز امره، اين اختلاف خيلی مؤثر است، اين اختلاف،

س: صدوق هم دارد اين­جا در خصال

ج: الآن من از خصال خواندم، جای ديگر هم دارد باز

س: آدم ابن متوکل را آوردم، همان اول باب آدم در نجاشی هفت­صد و شماره دويست و شصت

ج: نگاه کنيد ببينيد آدم ابن

س: آدم ابن متوکل ابوالحسين بياع اللؤلؤ کوفی ثقه روی عن ابی عبدالله عليه السلام ذکره اصحاب الرجال له اصل رواه عنه جماعة اخبرنا احمد ابن عبدالواحد قال حدثنا

ج: ابن عبدون

س: قال حدثنا علی ابن حَبَشی

ج: حُبشی ثقه است بلی

س: قال حدثنا حميد عن احمد ابن

ج: رفت به کوفه، رفت به کوفه ايشان اسمش آدم ابن متوکل فکر می­کنم بعدش دارد آدم ابن الحسين،

س: ابن الحسين نه،

ج: اين ظاهراً دوتا گذاشتند بعضی­ها گفتند يک نفر البته بياع اللؤلؤ يعنی مرواريد فروش بوده و نخاس يعنی برده می­فروخته، برده فروش بوده اين­ دوتا با همديگر شغل­شان خيلی فرق می­کند، اگر نحاس هم باشد مس فروش بوده، نحاس می­فروخته اگر نسخ، ليکن خيلی شبيه هم هستند حالا از عجايب اين است که اصولاً نجاشی متعرض اصول نمی­شود شيخ متعرض اصول می­شود اين را به نظرم شيخ ننوشته له اصل، آدم ابن متوکل را بياوريد خيلی عجيب است اين هم جزو عجايب

س: له کتاب

ج: له کتاب، شيخ عادتاً اصول، چون اصلاً شيخ اسم کتابش فهرسة الاصول و المصنفات است نه اين­که يک نکته­ای خاصی آمده نجاشی،

س: دوتا هم هست يکی آدم بياع اللؤلؤ يکی آدم ابن متوکل، دوتا مطلب پشت سرهم است در هردو هم گفته، له کتاب در دومی گفته رويناه بالاسناد الاول عن حميد

ج: ايشان هم به طريق حميد رفته، معلوم می­شود کتاب به قم نيامده در کوفه معروف بوده اسم اين آقا هم فعلاً معلوم نيست اصلاً، حالا اگر عجيب است شيخ له اصل نگفته با اين­که ايشان متعرض، نجاشی چون اسم کتاب فهرست مصنفات اصحاب، اصلاً اسم کتاب اصول نيست لذا اصول را نياورده، نجاشی کلاً پنج­تا يا شش­تا از اصول را آورده و فکر می­کنم هر پنج­تا يا شش­تايش در کتاب شيخ نيامده يکش همين آدم ابن متوکل، له اصل اما در کتب شايد اين­که مثلاً واقفيه هم از ايشان نقل کردند از کتاب آدم ابن المتوکل بياع اللؤلؤ مرحوم شيخ به اصطلاح شيخی که الآن خوانديم خصال هم از، عن الحسين به اصطلاح الخادم اين­جا نوشته عن ابی الحسين الخادم بياع اللؤلؤ احتمالاً اين باشد همين آقای بياع اللؤلؤ باشد اين­جا بزنطی از ايشان نقل کرده، که از اماميه است در کتاب خصال در کتاب، با اين­که هردو به آدم ابن متوکل اصلاً اين را استخراج می­گويند اصطلاحاً تا قبل از عبدالله ابن سنان استخراج است اين از راه ديگری رسيده به آن حديث ليکن در اين يکی ثلاث عشر سنه ندارد آن يکی دارد، مال واقفيه دارد اين هم چيزی عجيبی است حل اين اين است از طرف ديگر، در کتاب عياشی، اين کتاب عياشی را بياوريد چون ايشان خيلی عجيب است يعنی وقتی که ايشان کتاب را نوشته شايد اين­جا را مراجعه نکرده، خدا رحمتش کند آقای

5: 47

را اين­جا يک شماره هفت نوشته العياشی فی تفسيره از مستدرک نقل کرده، يک شماره ده هم باز نوشته العياشی فی تفسيره از وسائل نقل کرده نوشته وسائل، حالا کار ندارم وسائل را اما شما عياشی را بياوريد در ذيل آيه اشده من هم نشد خودم مراجعه کنم، دقت کرديد اين را هم نفهميدم چرا اين کار را ايشان کرده، بلی آقا؟

س: بلی عياشی

ج: نه عياشی را دوبار نقل کرده يکی از مستدرک نقل کرده يکی هم از وسائل نقل کرده، آيا اين­ها اختلاف دارند باهم، نمی­دانم سرش را الآن نمی­دانم حالا خود عياشی را بياوريد ديگر حالا خيلی نقل اين و نقل آن نگذاريم ديگر،

س: نوشتند عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله دو جا اين را آورده يکجا فقط گفته قال اذا بلغ اشده الاحتلام ثلاث عشر،

ج: خب پس دوبار آورده

س: اين­جا و يک­جا ديگر هم که آن ذيل يک آيه ديگر،

س: بلی،

س: نه ذيل همان اين هست که می­گويد

ج: از اولش بخوانيد

س: عن ابی بصير

ج: نه عبدالله ابن سنان را می­خواهيم،

س: عبدالله ابن سنان يکش همين بود که گفت،

ج: از اولش بخوانيد چون در اين­جا قال قلت لابی عبدالله

س: رواية اخری عن عبدالله ابن سنان عنه قال ديگر بقيه روايت را

ج: نه بخوانيد

س: سئله ابی

ج: آنجا دارد سئله ابی، اين در نسخه مستدرک است سئله ابی، در اين­جا در نسخه وسائل دارد قال قلت لابی عبدالله، اين دوبار آورده در عياشی

س: در عياشی

س: سه­تاست در عياشی روايتی

س: عبدالله ابن سنان سه­تاست

ج: اي! عجيب

س: بلی، منتهی اولش

س: قبل از همين­جا روايت را هم باز همان صفحه همان­جا آورده ديگر زيد همان است

ج: سه بار آورده دفعه اولش را بياور

س: اولش

ج: هرسه را بخوانيد

س: بخوانيد حاجی آقا

س: ايشان معاينک نيست

س: آری من چشم­هايم

ج: بفرماييد مورد اول

س: صفحه دويست و نود و يک، روايت اول عدد سن ندارد اما همين بحث است عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله عليه السلام ان نجدة الحروری کتب الی ابن عباس سئله عن اشياء عن اليتيم، متی

19: 49

يتمه فکتب اليه ابن عباس اما اليتيم فانقطاع يتمه، اذا بلغ اشده، و هو الاحتلام اين روايت اول عبدالله ابن سنان است

ج: اين­جا مال ابی نيست اين احتمال دارد از کتابش باشد چون اين،

س: اصلاً ندارد اين­جا عن ابی عبدالله

ج: بلی ندارد اين احتمالاً از خود کتاب است علی ای حال در اين متن ثلاث عشر سنه هم ندارد اين هم يک نکته مهم دوم؟

س: البته امام از ابن عباس هم نقل کرده

ج: بلی بعيد است اين هم نوشته باشد احتمالاً چيز کرده، يعنی قصه نجر حروری، چون اين آخر خوارج هم در اين مسأله­ای،

س: حروريه خارج

ج: بلی ديگر خارجی، از خوارج چون در حروراء جمع شدند حروريه معروف شدند به حروريه شراط هم به ايشان می­گفتند شراط چون می­گفتند ما خودمان را به خدا، استشهادی، شراط کسانی ان الله اشتری من المؤمين اموالهم و انفسهم ما خودمان را فروختيم به خدا، شاری يعنی خودمان را به خدا فروختم، به اصطلاح امروزی­ها استشهادی به گروه استشهادی، خوارج به خودشان شراط هم می­گفتند چون شروا انفسهم لله، علی ای حال حروری، نجده حروری به ابن عباس نوشته بود خيلی هم عجيب است که آن باز ابن عباس را قبول داشته هم راجع به اصل بلوغ نوشته و هم يک نامه ديگر باز به آن دارد که رسول­الله بچه را هم می­کشت يا نه؟ چون آن­ها اختلاف دارند خوارج که بچه کشته بشود يا نه؟

س: بعد کامل در خصال هست اينی که دارد می­فرماييد متن کامل نامه نجده در خصال است، يک

48: 50

چيز پرسيده عن ابی عبدالله عليه السلام، عن عبيدالله اما سند عبدالله ابن سنان نيست کتاب عبيدالله حلبی است

ج: نه اين عبدالله ابن سنان اين­جا که بايد همانطور، از سند کامل بخوانيد

س: حدثنا محمد ابن الحسن

ج: ابن الوليد

س: ابن الوليد، ابن احمد ابن الوليد قال حدثنا محمد ابن الحسن الصفار عن

ج: اين­ گاه گاهی می­گويند محمد ابن الحسن عن محمد ابن الحسين اولی ابن الوليد دومی صفار است

س: هردو محمد ابن الحسن و عن احمد و عبدالله ابنی محمد

ج: اين­ دوتا اشعری هستند احمداشعری برادرش هم عبدالله است، عبدالله شأن برادر ندارد، احمد هم مؤلف است هم راوی آثار است عبدالله راوی است ايشان هم رفته کوفه آثار کوفه ايشان معروف به بنان است عبدالله ابن محمد ابن عيسی اشعری قمی معروف به بنان توثيقی واضحی ندارد اما انصافاً مشايخ قم روی يعنی مرويات ايشان اعتماد کردند بفرماييد،

س: عن محمد ابن ابی عمير عن حماد ابن عثمان عن عبيدالله ابن علی الحلبی، عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: اين کتاب عبيدالله حلبی است کتاب حلبی،

س: قال ان نجدة الحروری کتب الی ابن عباس يسئله عن اربعه اشياء هل کان رسول­الله صلی الله عليه و آله و و سلم يقضو بالنساء و هل کان يقسّم لهن شيئاً

ج: يقسِم لهن، قسم يعنی برايشان سهميه قرار، در غنيمت که می­گيرند

س: و عن موضع الخمس و عن اليتيم متی ينقطع يتمه و عن قتلی الذراری،

ج: اين من دوتايش در ذهنم بود، قتل ذراری، آن وقت ابن عباس می­گويد نه، چون اين­ها يک عده از خوارج می­گفتند که بچه ولو يک ماهه هم باشد بايد کشته بشود آن­ها وقتی می­کشتند ديگر همه را می­کشتند از کوچک و بزرگ دليل­شان هم آيه بود عرض کردم: ربّی لاتذر علی الارض من الکافرين دياراً انک ان تذرهم يضل عبادک و لايلد الا فاجراً کفاراً که بچه­ها هم کافر هستند و لايلد الا فاجراً از همان اول، يک روزه هم بود می­کشتند به خاطر همين ظاهر آيه مبارکه که، حالا بفرماييد

س: اين­جا يک ذيلی در اين جواب اضافه دارد، فاما اليتيم، حالا آن را ديگر نخوانديم فکتب الیه ابن عباس کذا و کذا فاما اليتيم فمنتی يتمه اشده و هو الاحتلام الا ان تؤنس منه رشداً فيکون عندک سفيهاً او ضعيفاً فيمسک عليه وليه،

ج: خب علی ای حال در اين هم عدد ندارد در اين روايت نجده حروريه، اين­جا هم در يک نسخه عدد ندارد ببينيد در يک نسخه­ای که حالا شما عياشی را بخوانيد در يک نسخه­ای

س: بعدش ثمانيه عشر را دارد ديگر،

ج: نه

س: آن روايت بعدی عياشی را

ج: بخوانيد آقا

س: بلی،

س: آن روايت هفتاد بود آنی که خوانديد هفتاد و يک،

س: توی مستضعفين هم تکه تکه گفتگوی نجده با ابن عباس آمده

س: روايت اين را شما

س: نه می­خواهم چون در اين روايت عدد هست يا نه؟ فقط می­خواستم بگويم در اين روايت عدد هست يا نه؟

س: عن عبدالله ابن سنان عنه قال سئله ابی و انا حاضر

ج: اين­جا سئله دارد

س: اين­جا دارد

س: اليتيم متی يجوز امره فقال حين يبلغ اشده قلت و ما اشده؟

ج: قال الاحتلام

س: الاحتلام قلت قد يکون الغلام ابن ثمانيه عشر سنه، عشر سنه

ج: لايحتلم او اقل او اکثر

س: او اقل او اکثر

ج: قال اذا بلغ ثلاث عشر،

س: ثلاث عشر سنه،

ج: در اين متن ثلاث عشر دارد باز در متن ديگر در آن­جا دارد بلی، آن­جا هم که وسائل قال قلت لابی عبدالله

س: باز روايت بعدی دارد يک روايت بعد از آن باز دارد که عن ابی عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله اذا بلغ اشده الاحتلام ثلاثة عشر سنه،

س: هردو را دارد

س: باز همان عياشی دارد يعنی روايت هفتاد و سوم است،

ج: اين­جا اين را نقل نکرده،

س: اين آورده آری اين از عياشی عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله قال اذا بلغ اشده الاحتلام قال ثلاث عشر سنه،

ج: پس بنابراين در نسخه خصال که بد هم نيست سندش دارد اذا بلغ و کتب عليه شئ ديگر ثلاث عشر سنه ندارد در نسخه تهذيب که از کتاب ابن فضال نقل کرده آن هم دارد ثلاث عشر، در دو نسخه کافی هم در هردو ثلاث عشر سنه دارد اين مجموعه رواياتی بود که از کتاب، از عبدالله ابن سنان نقل شده هدف ما امشب اين بود که بگوييم اين ظاهراً نوشتاری نبوده بعدها در کتابات اصحاب آمده و لذا احتمال دارد سر اين­که عبدالله ابن سنان هم در کتابش ننوشته اين باشد احتمال داده که اين حديث مناسب با اجواء کوفه صادر شده نه اين­که برای بيان حکم واقعی باشد، ديگر من خسته شدم.